به عون صانع مکین و مکان فضل خلاق زمین و زمان

رقعات امان الله حسینی

در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع مزین مقبول جهان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد وافر خدای را که یاقوت قوت ناطقه‌ی بها در عقد انشای کبریای وی بهاست
و آفتاب طبیعت در آسمان بیان ثنای او لاغر چون سها و نعت شکار سرور کائنات
لولاک لما خلقت الافلاک حرفی از کتاب کرامت اوست صلی الله علیه و آله و اصحابه
و سلم اما بعد چنین گوید محرر این رقعات امان الله حسینی کمل الله شأنه که چون
غواص طبیعت این کمینه صدف پاره چند از دریای محاورات بعضی از اجلهٔ روزگار
بساحل بروز آورده بود از خجالت آنکه در فکر بندر فی بکار نرفته باشد در تالیف آن جرأت
نمی نمود عاقبت کار بفور خواهش ابنای روزگار بران آورد که در از درج خمول بر آورده زیب
گوش گردن عروس ایام فهرتا زبان حال را دستگاری استقبال یادگاری باشد التماس از
نکته سرایان فن بلاغت آنکه اگر صورت سهوی خطائی در آئینه شعور ملاحظه افتد التفات فرموده

غیور و نگیر و العفو عند کرام الناس مامول رقعهٔ اولی بخدمت اقبال پناه میرزا
جلال الدین حسین نیشاپوری دیوان صوبهٔ کابل در سفارش فرد روشنی صورت تحریر یافت
بحسنات و اوقات بخیرات مقرون باد چون کشایش قفل حجرهٔ عیش این جانب
وابستهٔ بکلید توجه آنجناب است و صدف دل در دریای جود و این معتقد حال و گرانمایه
اخلاص آن معانی نصاب احیاناً اگر نسیمی از بوستان توجه آن خلاصهٔ دانش و بینش
وزیده مشام انتظار دوستان را معطر سازد دور از التفات نخواهد بود حال نیاز نامه از
دیر باز ملاح سفینهٔ شریعت عزاسمه الحال میخواهد که در دریای طریقت غواصی نموده در
دست آرد اما بالباس تاهل که کشیدن و پوشیدن آن آسان نیست مانع آمده اگر از توجه
سامی عیال آن خداپرست بر تقیهٔ سیورغال مقید شود باعث آزادی تمام خواهد بود ظل ممدود باد
در جواب نمیقهٔ مولانا فقیه شیخ وجهی قریشی متضمن بر غیبت بزرگی که صدق
واقعه و رائحهٔ صدق جلوه گر نمشید صورت تحریر یافت آنکه غواص خامه در اخلاص از عمان دوات
بساحل نامهٔ مشکین شمامه افگنده بود گوش گردن سخنوری محبت از زیب و زینت بخشید چون
بعضی سخنان اراجیف از زبان قلم بدایع رقم بگوش سامع رسید بجبر رسیدن آن ناخن شک
چهرهٔ یقین را خراشید هر چند بر تقدیر تصدیق امتحان نمود صورت واقعه در آئینهٔ صدق جلوه گر نشد
زنهار زنهار زبان قلم و قلم زبان را از گفتن و نوشتن اینچنین مقدمات نگاه دارند که لائق ملازم
ملازمان نیست بیت بهوش باش که سر در سر زبان ندهی زبان سرخ سر سبز [illegible]
باقی حاکم اند والسلام رقعهٔ اخری بخدمت خواجه ظهیر الدین مشتهر بمجد و هم زاده و ربارد نامور

صورت اخلاص او در آئینه خاطر خواجه مذکور به عکس ظاهر شد صورت تحریر یافت بهر ضیا
الهی موفق باشند چون بیار وفا از صر صدق و صفای حامل محبت نامه بار بار در صراف خانه
امتحان مالک فی بیار آمده وزر اخلاص او بر محک آزمودن تمام عیار نمود فلاجرم کلاه مباهات از تارک
فرو نهاده معروض میدارد که خس و خاشاک کدورت بی باعث که به نسبت مشار الیه به گرداب خاطر
شریف جا گرفته از موج شفاعت این مخلص صمیمی به ساحل صفا رسانند و از نوید عفو این بیه
خود را رهین منت عظمی دانند لبیک و سعدیک الامر بیدیک رقعه اخری بخدمت امانت پناه
مولانا حبیب میری در شفاعت شخصی که شکایت مولانای مذکور نموده بود صورت تحریر یافت
فضیلت پناه نقش افادات بر الواح خواطر طلبه می نگاشته باشند ظاهراً شمع خاطر شریف از باد صرصر
شکایت حامل فریعه اضطرابی بهم رسانیده بنا بر علیه موی الیه بعد توبه و استغفار ورد امن عجز
انکسار انداخته و جبین آستان مخلص بلازبان آسمان دعا ساخته به هزار الحاح ملتمس قبول
شفاعت است اگر به موجب آیه کریمه الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس حرف آزار از صفحه خاطر
عفو تراشند داخل احسان خواهد بود والله یحب المحسنین رقعه اخری بخدمت حقائق پناه شیخ
مسکوفی در مصیبت فرزند دلبند او صورت تحریر یافت قالوا انا لله وانا الیه راجعون
بذات پاک پروردگاری که شمع روح در محفل وجود آدم افروخته آتش محبت دوست تا کباب
اجل بر یک جا نگذاری آن نقطه دائره لطافت را از صفحه روزگار تراشیده روز روشن
جهان بین و بستان از مطالعه کتابت این حالت شب بیجور شده فاما چون رشید لطف مقدر
مطلق تدبیر برحق گوستان صبر اگر مصیبت ارزانی فرموده هر آینه الصابرین بر محاسب الله

صبح الصفا پیدا باد رقعه اخری بخدمت میرزا ابو القاسم ترمذی المشهور بقاضی زاده صورت
تحریر یافت غبار نفاق که از صحرای نامه سویدا بود و دیده دقایق را مجلای بخشید سبحان الله
روزگاری نیست که حلاوت صفا از آئینه دلها بکلی زائل شده و حلاوت وفا از مذاق اخوان الصفا
بالکل بصیقل یارک گشته و دل نیست که چون دوست شیشه ساعت خالی از غبار یکدیگر یکسان
بوده و جانی که ایشان را در بازار اخلاص مثال و دیده یگانگی جمعیت باشد و
در وحشت است وحشت در انس باقی والسلام رقعه اخری بخدمت مولوی معنوی
اوستادی شیخ جلال الدین سلمه الله بطریق عذرخواهی صورت تحریر یافت که الانسان مرکب
من الخطاء والنسیان آدمی که شجره خلقت او از مار طین ترتیب یافته باشد و مجال دل او
مادر و پدر مقرر شده چه عجب اگر دست اضطراب بدامن گریبان ساکنان ... آدم که
... پدر او از آشیانه جنت بطمع دانه گندم بدام حرص افتاده بدیگری چه رسید
نقض ... تقدیم سنت آبا و اجداد بنی آدم است و عفو و آمرزش سنت آمرزگار عالمیان
اگر مدبری به سنت آبا و اجداد گرفتار گردد مقبلان را سلوک سنت الهی از جمله سعادت
والسلام رقعه اخری بخدمت مولانا مونس یا ورادانشمهری صورت تحریر یافت ...
آگاها هر که را خانه وجود از چراغ دانش روشن است نیک داند که لباس سلوک ... زینت ...
بایدنا آیت خجالت از ناصیه حال هر وقت افراط و تفریط نخواهند حاصل نیاز نامه به تقصیر
قابل شده دست ندامت و رزد این شفاعت آمیخته است بالتصور دانش ... را
باب عفو و لطف بخشند بعد از این نقش رضا بلوح سلوک نوعی ثبت نمایند که ... صورت تکلف از

آئینهٔ التفات آن محب مشاهده نکند باقی مختار اند والسلام رقعهٔ اخری بخدمت افادت پناه
عنایت خان سراپا بیچاره که چهار دختر داشت و در اسباب تجهیز آن عاجز بود صورت تحریر یافت
آفتاب توجه که از مشرق التفات طلوع نموده بود جهان دوستی را منور گردانید امیدوار است
که الله تعالی آن نیر عالم یادآوری را از عقدهٔ کسوف تغافل نگاه دارد و حائل [illegible]
فلک استقامت است فاما چون فلک تجهیز بنات که لیل و نهار بنات النعش اند گرد او و [illegible]
مومی الیه را اسیر نموده لاجرم چون پرگار سر از قدم ساخته بحوالی آن [illegible]
سائر اگر آیهٔ صبر او بر لوح جبین او خوانند وسیلهٔ اجر جمیل و اجر جزیل خواهد بود و التفاتی عند الله [illegible] رقعهٔ
از جانب حقایق آگاه شیخ نور الله بخدمت میر عبد الله در سفارش [illegible] صورت تحریر یافت
جان [illegible] کان سعادت بعافیت باشند حال شان نامه خواهد که از گلزار خدمت آن [illegible]
پیوست فرموده زیب و زینت [illegible] جمعیت [illegible] اگر [illegible]
اجر جمیل و اجر جزیل خواهد بود [illegible] رقعهٔ اخری بخدمت عالیجاه [illegible]
در سفارش میرزا یادگار بیگ صورت تحریر یافت حال محبت نامه [illegible]
خود را از خاک آستان عالی میداند ظاهرا درین مدت از گفتگوی بعضی مردم ناهموار
صورت وهمی بر لوح روزگار او پیدا شده از خدمت شریف مانع آمده الحال چون مخلص ملازمت
تحقیق نموده که در ساحت بیدای صفا و اخلاص عقیدت او را از غبار بیوفائی نقصانی نرسیده
بنابر آن تصدیع میدهد که حرف وهم را از صفحهٔ خاطر او بکلک التفات حک ساخته بطریق سابق
داخل بندگان خاص گردانید والسلام رقعهٔ اخری بخدمت فضیلت پناه اوقات دستگاه

۶۵۰

شیخ عمر در راه اجمیر صورت تحریر یافت شعر در وقت علی نمیقة من مکرم فی التفضل قیا
سن کل افاضل الدوران عزیز من تا نقش محبت مولانا بر لوح دل منقش گشته صورت مو
ستقط الراس از آئینهٔ جان فراموش نساخته معلوم نیست که ترقی از مراد بطرف عزم خوا
ر نهاده مصباح ترقی را از روغن و فتیلهٔ ظلمت مدد نطلبی که در فضای ملک اقامت پای
ترقی را چه واز دی نیست الا ما شاء الله وهو علی کل شیء قدیر رقعهٔ اخری بخدمت
معارف آگاه شیخ سلیم سارنگپوری صورت تحریر یافت کن یصیبنا الا ما کتب الله
لنا هو مولانا حقائق آگاها درین سفر هر چند که دریای بلا با بازوی تکلیف شناوری نموده میشا
قاه … فائده که اصلا دیده امید بساحل نجات نمی افتد و هر چند سعی میکند که بشاهراه مقصود
شعور نموده شود و … آرزو رسانیده … غبار خسک آزار در راه ریخته پای تمنا را افگار میساز
… سوای نقش حیرت صورت حسب مدعا پیدا نیست بهر حال عین عنایت عزیزان
… در هر حال اگر احیانا در وقت خاص این معتقد با خلاص یاد فرموده در باده جمعیت او تو
… که از توجه عالی دیده طلب چهرهٔ راحت مشاهده کند والسلام رقعهٔ اخری بخدمت
مولانا ضیائی در سلک بیوفائی صورت تحریر یافت تعالی شعار … اشتاقی کریم …
شود و آن بیاد لطف قدیم روشنائی بصر آید و گل محبت لئیم اگرچه زود شگفته فاما دیر نپاید معهذا احیانا
اگر شمع مزاج کریم با باد کلفت ندیمی اضطرابی بهم رساند با بدل اصلاح بحال آید با صحرای
طبیعت لئیم که از نسیم عذر خواهی جز غبار نفاق حاصل نکند بلی ظرف سیمین هر چند شکند زود
باصلاح آید و سفال گلی زود شکند و اصلاح پذیر نشود حیف که اینهمه اوقات در تربیت آن لئیم

صندلی شد بیت سنگ مکس را اگر کنی مقلوب + عاقبت غیر سنگ ماس نشود و زیاد و داری
گنجایش ندارد والسلام رقعهٔ اخری بجانب میرزا رجب شاملو در سفارش ملازم قدیم
که در وقت پیری از خدمت دور کرده بود بصورت تحریر یافت بیت مروتی از سفله
مدار استوار که این همه فتنه است سرانجام کار بلی سایه تمام صحبت عوام لئیم
اعتباری نیست دردمندی که گوهر عنفوان جوانی و اسباب شباب کامرانی
باخته باشد در وقت پیری که آیت خواری و علامت بی اعتباری ست گنجایش ندارد که آن
نامرادی را از نظر دور انداختن و با جمعی جدید در ساختن چشم وفا داشتن تا هنوز وفا داری
وثمره اینچنین بیوفائی کمال پشیمانی والسلام رقعهٔ اخری بخدمت میر حسین تبریزی
در فصل صورت تحریر یافت مخفی نماند که آدمی را تا حقیقت انسانی با کمالات نفسانی
جمع نشود کمال معنی با جمال صورت فراهم نیاید در محفل بزرگان وهم
ظفر و میمنت بخشد اتفاقا اگر این چنین صحبت واقع شود همواره پشت پای
وقار را از نیشتر زبان همواره نگاه باید داشت تا حصه اعتبار او با جهالت نیارد وفا ما
ملازمان از صحبت دوستان چندان اعتمادی نیست یا بر دوستی شان اعتقادی
ما علینا الا البلاغ المبین رقعهٔ اخری در جواب کتابت عزیزی که متضمن تحقیق و تفصیل
نسب و حسب میر شریف بصورت تحریر یافت آنکه تحقیق نسب نامه میر شریف نموده بودند
پیوست الحق سیادت پناه حسب و نسب درست دارد وفا با چون خورشید نسب جلی الهی را
همیشه سحاب جهالت عارض قمرداری ست و جمال وجودش از گوهر فضیلت عاری

لاجرم هر دوست بعرض خاص و عام بدامن اصالت آن خیر الانام در از دست و الا تا حال
صورت انقضی در آئینه کمال شهرت افتاده ملاحظه سیفتاده بیقین تصور فرمایند والسلام رقعه اخری
بخدمت میر رابیع الزمان تارک الدنیا در وعظ ترک اختلاط بالکلیه صورت تحریر یافت
بیت شیر بر بوسه بخدمت هر دو قانع را قدم ٭ چه پی سگ خاید بدندان پا هر دو هر در
عزیز من تا توانی بر بوریا ده قناعت تکیه زده بجانب خدا شناسی عروس حال از خلقی بیارای و
طریق بخدمت خاص و عام را بسر باید وقت خود ساخته بجان و دل پردازی و در جمیع اقوال و
افعال خوشنودی ایزد متعال از دست ندهی من له المولی فله الکل رقعه اخری
بخدمت حاکم قصبه در شکایت گماشته ظالم او صورت تحریر یافت اقبال پناها گماشته
رسا غاما بجز و رسیدن خلق الله بدسلوکی او چون صبح گریبان دریده و شفق وار در خون
نشسته اهر و صورت سهر هی که در ورق خیال تصور توان کرد در نگارخانه ستم او
پیدا است و نقش هر ظلمی که در لوح عقل توان نگاشت در کتابخانه ظلم او هویدا است بهر حال
چون مطابق نسخه تقدیر سست تدبیر راوران و خلل نیست فاما عاقبت کار مصر با غم زدگان
سحر که درافتاده مرافتاده شناسند مطالعه فرمایند والسلام رقعه اخری در جواب صحیفه اقبال پناه
عنایت خان که متضمن اخلاق ردیه تقیا و ترک صحبت اختلاط او صورت
تحریر یافت آنکه از اخلاق ردیه تقیا اشعاری نوشته بود بلی مسکی ست که تا سائل
صبح وار گریبان بدارد از مشرق خانه او روی آفتاب نان نبیند و بیهی که هر کجا که ظلم دار
اثر قدم او رسید نشستند تا اثر سیاه سازد و گند هی کا قطره پارگین حالا فت وز نیت طبیعت

شرافت تخم پروین خود زود رنجی که شمع خاطر او به نسیمی تیره گردد و گرم مزاجی که در آتشکده
مزاج او هر که نشست زود چون دود برخاست فاما با این همه رذیلت ورزی فضیلت جمع آمده
که ابیات او از دریک خاطر او بمذاق خاص و عام رسیده و چو گوهر زبان و لآلی بیان او تکلیف
سخن را مکلل ساخته لاجرم طبیعت اهل فضل را انجلای [illegible] شده تا صفحه [illegible]

رقعه اخری در جواب کتابت عزیزی که متضمن ابلاغ حسد یکی جماعه بود بصورت تحریر یافت

بالا فراهم گاه پدر بزرگوار ایشان در بازار رونق این معامله چندان [illegible] نموده فاما گرمی [illegible]
مقصود با نگشت آرزو نه گشود تا به فرزندان چه رسد بنابر آن شیوه خاندان آن جماعت [illegible]
که پیوسته چشمه خاطر عزیزان را بخس و خاشاک عناد مکدر دارند خواه صورت عناد [illegible]
ظاهر شود یا نه این را پیوسته بهر حال جهل مرکب علاج پذیر نیست الا باشاء الله

رقعه اخری بخدمت اصالت پناه حقایق آگاه میان شیخ [illegible]

آثار فیض سبحانی بروجنات آن عالم اسرار ربانی واضح و لائح باد [illegible]
رسید و مفاوضه رسانید آب حیات التفات که [illegible] سواد آن [illegible]
سکندر را آئینه بر آگاه ساخت [illegible] از قدوم بهجت لزوم [illegible] بود وسیله سرور
و شادمانی گشته ها ما در ایام غیبت آن بزرگوار نوعی محبت [illegible] شدت انتظار کشیده
که پیوسته نتیجه انتظار را [illegible] بهجت قدوم ثابت گردانید [illegible] از آمدن خود مسا[illegible]
منت دارد که این نتیجه ایام انتظار من است سلام علیکم [illegible] رقعه اخری
بخدمت عالیجاه مربی الفقرا عنایت خان بصورت تحریر یافت الحمد لله که قامت

آرزو بر آمدن این مبالغه حصول آرزوست ۱۲

احوال آن عزیز به تشریف خلعت خسروانه زینت گرفت و نهال روزگار آن محب از رشحات
سحاب التفات شاهانه طراوت یافت رجا که بعد ازین صورت حسن سلوک که در آئینهٔ ادراک جلوه
فرموده چون آئینه بخاص و عام بگیرد و خواهد بود که گلبن قرب پادشاهان بهار و مهرگان
پادشاهی آماده است سعادتمندی که روزگار به سعادت در کارخانهٔ اقبال قدم نهاده با
که در میدان سلوک سوای نیکی و نیکنامی آماج نسازد و از عاقبت کار بدرقهٔ پیرا و یار نشود
فاما چه فائده بیت از صد سخن بجهد یکی گوش میکنی * وانهم نگفته ام که فراموش میکنی *
چون اطلاع اینچنین مقدمات به دوستان حقیقی از جملهٔ ضروریات بود بالضرور ابرام نمود
بیت گر نباید بگوش رغبت کس * بر رسولان بلاغ باشد و بس * رقعهٔ اخری
بخدمت عمدهٔ اخوان الصفا مولانا پیر کمال صورت تحریر یافت ع شاید که رفته رفته بما
مهربان شوی * عزیز من صندوق سینهٔ من گنجینهٔ وفا و وفاق باید نه صندوق کینه
و نفاق که ازو غیر از صدای وحشت بر نیاید چون آگاه نیست که دامن اخلاص این محب از
غبار ... ست و بر تقدیر تقصیر معذرت را عذر ... است مقتضای حسن سلوک
فقیر و ملوک را ... است ... را ... والسلام رقعهٔ اخری بخدمت عالیجاه
فضیلت پناه میرزا محمود بیگ مستوفی صورت تحریر یافت آلی آبدار که از دریای خاطر
آن خلاصهٔ روزگار به ساحل ظهور آمده بود وسیلهٔ زیب و زینت اکلیل دانش گردیده و معرفه
قوت ناطقهٔ آن عزیز بر منصهٔ زبان مشاطهٔ عروس سخنوری است الحق کسی که این
دستگاه دارد و اگر در میدان فصاحت لوای انا و لاغیری برافرازد سزاوار است آنچه

در باب طلب اشعار این ذرّه بیمقدار مرقوم بود ولی این فقیر را احیانا صورت شعری از مرآت
خیال جلوه گر میشود فاما چون بضاعت این شیوه را در دکان فقرا و علما رواجی نیست
هر آینه الغرض اهم آن نساخته بهر حال دو سه بیت حسب المامور معذور و هم مقتضای و اما السائل
فلا تنهر ارسال داشته بیت اگرچه عیب بار دهر و درویش رفیقانش یکی از صد نداند
غزل سپید گفتار تو جان گشته زار ترا خوشا بهر انشا چه صحبت طبیبی است گفتار ترا آرزو
دارم که چون پروانه سازم جان نثار هر بار دیگر بسم شمع رخسار ترا نه نیکی همی آید ترا از
پرسش بیمار خود زندگی اکنون برای چیست بیمار ترا تا قیامت بار سان چه پرسو دا
غنیمت بهر که هنید بگیر یابان آن لطف چون یار ترا او اسما غمناک همی بینم ترا اے گلشنی
التفات نیست آیا با تو دلدار ترا رباعی فریاد زهجر خود ستایان جهان افسوس ز مکر
روستایان جهان هرچند چو خاک گشته ایم از مهر نیافت یک ذره سخاک آشنایان جهان
زیاده مصدع نشد لوای فضیلت و علما منصوب باد رقعه اخری بخدمت میر فتح الله
سید مغلوب صورت سحر یافت پیوسته حجره عبادت شمع ریاضت منور باد آنکه از لطف
باطنی در رفع حجاب ظاهری مرقوم بود ولی قصر دل را هر که بنور چراغ معرفت الهی روشن ساخت
از محالات ظلمات نفسانی در رونا یاب خواهد بود مقوله ضدان لا یجتمعان شاهد این معنی
است و این حالت دست نمیدهد مگر بدولت مرشد کامل که شجره شریعت او در بوستان
طریقت نشو و نما یافته ثمره حقیقت داده باشد و این بر زبان است یا یبلغ الیه الا ما
بهر حال عالم خالی نیست طالب کامل باید حق طلب تا وجد تو جد رقعه اخری

بشیخ صادق نوسلم صورت تحریر یافت صورت حال تجلیهٔ خداشناسی متجلی باد حضرت

وقت از کدورت اغیار محل عزیز من خادم درویشان باش که اهل خاکپای ایشان

الفت ایشان را سرمایهٔ سعادت دان و کلفت ایشان را پایهٔ شقاوت تا توانی نقد

نفسی از صرهٔ بصیرت این طائفه بدست آر و گنج مراد از ویرانهٔ صحبت این جماعت بردار

و قفل حجرهٔ کلفت شان بکلید تکلیف مفتوح مساز و نقد کوشش در بازار خدمت شان بکار

بر که همین مطلب اهم است والسلام رقعهٔ اخری بخدمت اقبال پناه آقا امین احمد

شیرازی در سفارش ملازم ایشان صورت تحریر یافت لطف خاطر ضمیر منیر آفتاب نظیر

پوشیده نماند که حسب الاشارت یک الف عدد حرف حبار از لوح ضمیر آن سوفا حک ساخته بران آورده

که بعد ازین نطاق بعضیت بر میان جان بسته یکی از غاشیه داران آن زبان شده فامالبسطر حلقه

در چهرهٔ نفاق و ریا با اهل بی شفقتی بجا آمد و شیوهٔ انتقام را به نسبت کرم خود نقص تمام دانند

۱۴۳ شیوهٔ ان عجب نیست ترک ادب بود و انتقام از بزرگان عجب و یقین نیست که

الله است که پیمانه عمر و هم نخواهد ماند زیاده چه تصدیع دهد توفیق رفیق باد رقعهٔ اخری بخدمت میرزا

عبدالشکور خوشنویس صورت تحریر یافت عزیز من عزیزی که سلک اخلاص او بجوهر ثنا منتظم بود

زبان اعتراض بر صورت حال او گشادن تمام بی انصافی است و آتش شیوه با تاب

مضمون صحیفه را از کس نتیان اطلاع نشود انگشت تعرض بر حرف او نمی توان نهاد دیماغ عزیز

که دامن دل شان از گرد ریا و نفاق مصفا است آگاهی لایق که بعد از صفحه سیمای مخلصان

حرف اخلاص خوانده بمضمون این سیماهم فی وجوههم من اثر السجود نیک مطلع شوند

والسلام علی من اتبع الهدی رقعه اخری بخدمت حکومت پناه آقا حسن طهرانی نوشته

بیچاره صورت تحریر یافت حال بسیار از دور افتادگان مصر مقصود است ظاهرا مرید

گرفتار تقدیر خسک آزار بر هر گرد خطوات اورنگ ملک شاه راه مصر مقصود شد بنا بر آن

سوی الیه باامیدواری تمام عزم طی وادی انقیاد مقصود مطلوب نظر ساخته متوجه ملازمت

است اگر کمیت رعایت را راهوار ساخته شهسوار آرزو رسانند غایت احسان خواهد بود

ان الله لا یضیع اجر المحسنین رقعه اخری در جواب کتابت یاری که متضمن شکایت شیخ

برخوردار بود صورت تحریر یافت رخساره حال بجمال عافیت مقرون باد سخن سرکار و یا

شیخ برخوردار رفته بود که صفت اسباب کجائی رسانیده که بوی عشق از دیباچه بیابان

بی مشار الیه اگرچه دانه خرمن هوش را آتشی رسانید آرزو می بایست فاما چه شود کسی که

راشیوه روزگار خود ساخته از کم ظرفی خوشه چینان خود را اقرار داده فقیر ...

تخم نصیحت ریخت اما از آنجا که زمین اجابت شور بود بر نیامد ...

از خار تربیت آن ناهموار چهره ... قدر تربیت در بازار ناپسندان ...

بلیت خوی بد طبیعتی گشت ... و بهر کجی وقت از دست داد ... غافل اند

والسلام رقعه اخری بخدمت فضیلت پناه مولانا خواجه محمد صورت تحریر یافت

آنکه زبان مروت از پرسش احوال دوستان سکوتی ورزیده بود یاد از بی توجهی می دهد

مخلص ملال از آن خواست که صفحه چهره بی تکلفی را با انگشت نصیحت حرکت داده

تضعیف العتاب صیقله مرآت المحبه ملازمت سامی ارسال نماید فاما طبیعت سلیم انگشت انکار

در سمع قبول نهاده ناسخ گشت که مبادا نقد کیسه مقصود در آیت قلب [illegible] خوانند

و طرفه آنکه عتاب انبارشه بگردانند بنابرآن ابرام نموده بهر حال صورت تقصیر گذشته

در آینده تلافی خواهم نمود [illegible] نسبت بخلاف گذشته اگر در محبت [illegible] اخلاص [illegible] تمام [illegible]

است [illegible] چهره نامه بحسن نیاز آراسته [illegible] والاجابت [illegible]

والسلام رقعه اخری بخدمت شیخ احمد [illegible] صورت تحریر یافت [illegible] دست همت [illegible] گریبان

قناعت [illegible] عذار عروس قناعت [illegible] نگین و

گلشن عزت و وقار را که از نسیم قناعت نضارت یافته از سموم طمع [illegible] ویران نسازی

که خوشا مردان [illegible] که این همه سودای خواری [illegible] اینها همه

پریشان [illegible] پروانه اند که تا شمع [illegible] در خانه وجود روشن است [illegible] لباس عشق

اظهار میکنند بیت چراغ شمع خالی کنی خانه را [illegible] نبینی دگر نقش [illegible] رقعه اخری

بخدمت مولوی معنوی استادی مولانا محمد مومن صورت تحریر یافت صورت سلوک

بجلسه حسن اخلاق [illegible] غنچه دل که از [illegible] نفاق [illegible] گرداز نسیم

[illegible] شگفته گردد حالیا اگر اراده آنست که باز نقش [illegible] شوق

در حجره رضا را غیر از کلید اخلاص کشایش نجویند که تا ابر نیسان اخلاص تقاطر نکند از صدف

سینه وفا در محبت [illegible] حاصل گردد تا آتش و روغن و فتیله [illegible] عذر خواهی

جمع نشود مصباح قصر سلوک که از باد صرصر تقصیر منطفی شده [illegible] ساخت نهایت

شفاعت وسیله عفو صوری ست از ارتباط معنوی چنانچه بر ارباب بصیرت پوشیده نیست والسلام رقعه اخری

بخدمت شیخ مرتضی صلح و سعی آنکه مثال شد و صورت تحریر یافت والبلد الطیب یخرج نباته
باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا آنکه از وهم فرزند ناخلف عمر عزیز خود را تلف
کرده محض وسواس شیطانی و هوای نفسانی خواهد بود و تخم نطفه که از شجرهٔ طیبهٔ صلب سعادتمندی
به نشیب قبول رحم خواهد آمد یقین است که بستان مسقط الراس از نونهال بر خواهد گرفت
الولد سر لابیه شاهد این توجیه است اگر در صلاح ملازمان شرف سکهٔ قبول مشرف
شده فرزند بیگناه را چه گناه لا حول و لا قوة الا بالله رقعهٔ اخری بخدمت عالیجاه
عنایت خان از جانب دریا خان لنگاه صورت تحریر یافت خداوندا مخلص بلا زمان
اگرچه از رسمیات ظاهری مقصر است فاما حق آگاه است که نقش محبت از صفحهٔ عقیده
او محو نشده اگر با وجود صورت این حال در آئینهٔ خیال تصور فرمایند دیباچهٔ اظهار
مهری از اسرار اشعار رفته بود مقاله این معتقد سرگشته سامی ابا انگشت نیات دهانی
مفتوح نساخته نیک تحقیق فرمایند که این نهال از باغ شخصی است که آب محبت
خاصیت انکار دارد بیعت ناسنده تو ایم که بی زر خریده آری بسیم و زر همه کس می خرد
چهرهٔ اوقات شریف بحسن ظن مقرون باد والسلام رقعهٔ اخری بخدمت شیخ حسین لاهوری
که بحسن ظن تهنیت مقامی قلمی نموده که این نامه وارد شده و وصول آن میسر نشده صورت
تحریر یافت آنکه نسیمی از بوستان تهنیت دوستان بهبهت الاخوان مخلصان وزیده بود
شگوفهٔ دل حزین را شگفتگی بخشید چه زهی حکیمی که مشاطهٔ تقدیر او عروس کالبد را
به زیور حیات آرایش داده اگر رخسارهٔ امید ناامیدی را آب و رنگی بخشد چه عجب با آنچه

١٦

داده

دامنی است هنوز از سیمای عزیمت مخلص ما زمان عزّ قبول نیافته امیدوار است که

فال آن خجسته بال که رشید امید از سحاب حجاب برآید رقعهٔ اخری بخدمت

مولانا جمال برهانپوری صورت تحریر یافت شرفنامه رسید و دیدهٔ انتظار را نوری

مرقوم بود که الفقر سواد الوجه فی الدارین عبارت از فقرای این زمانه است که سراپا

خواهش و سراسر طمع اند یعنی آدمی را ساخته دل از غبار خواهش پاک نشود تا گردن حیات

او بکمند اجل بسته نگردد و نگاه آنکه بیک پیچ و پیچ پیام آگهی گوش هوش او رسانیده از خود آگاه

تا نهال وقت او پیوسته از سرچشمهٔ باطن سیراب باشد و صورت حقیقت جهان از آئینهٔ

باطن مکشوف شود فاما حقیقت الحقیقت آنست که امروز دار الملک خداشناسی معمور است

اگرچه ظهور او از چشم اغیار بمقتضای حکمت مستور بر آن گوشند که دیدهٔ اعتبار از غبار انکار

پاشند و الا مانع و حائل از خورشید حقیقت خواهد بود بیت هر بیشه گمان مبر نهالیست

باشد که پلنگ خفته باشد سعادت صوری و معنوی میسر باد رقعهٔ اخری بخدمت اقبال پناه

مرزا نظام الدین حیدر صورت تحریر یافت بیت چه یارا سپارا که از روی دانش

نصیحت بخورشید انور نویسد فاما حسب الاشارت کلمهٔ چند بر زبان شناسا و افتقار اظهار

که الحال چون آغاز صبح اقبال است اگر صورت سلوک ملازمان بپرتو حسن سیرت

مزین شود جای آن دارد که شهرستان قبول عامه در تصرف و اقتدار آن

خلاصهٔ دوران درآید و این ممکن نیست مگر بتهذیب اخلاق که پیوسته معنی سلوک از عدل مروت

قائم باشد و توجه دل ساده از نقش ما لا یهم و در تهذیب نفس عمل محاسبه منظور است اگر میسر آید

والسلام رقعهٔ اخری بخدمت محب باوفا سید ... تفضلی در قطع علائق عشق مجازی

تحریر یافت رباعی الا یا من العشق و ما لا یه احرق قلبی ... ما ...

غیرکم اقسم بالله و آیاته عزیز من سیده یعقوبی که مطالعه جمال یوسفی الفت گرفت

لا محاله از کلفت یا اسفی نزار نزار خواهد گریست مصرع ... الله

بهر حال نیازمندی که داغ نیاز نازنینی بر جبین جان و حلقه بندگی در گوش جانان ...

او را ازین نصیحت چه اثر تا پیکر مقصود او لباس کامرانی نپوشد دست از دامن آرزو

کوتاه نکند که خاصیت عشق هل من مزید است فاما ... بوقت صبح شود همچو روز

معلومت ... که با که باخته عشق در شب دیجور ... مصرع قلم اینجا رسید و سر بشکست

آگاهی میسر باد والسلام رقعهٔ اخری بخدمت عمدهٔ اخوان الصفا ... مولانا

بکمال ... حینیکه عاجزه در خانه ایشان تولد شده بود صورت تحریر یافت الحمد لله و المنة که

شجرهٔ میلاد آن محب ثمرهٔ مراد یافت ... اشارت ... باطن ... بود ...

در آئینه شهود صورت اسمی که از عالم غیب بمعرض ظهور آمده ... بود ...

و الا چون لولوی لالا از دریای باطن بساحل نطق جلوه گر شد هر کس که شنود ... قبول ...

ازین مقدمه از لطف ... خیلی امیدوار است حق تعالی این اسم سامی را وسیله

صلاح آن گوهر نامی گرداناد و تولد آن نیکبخت را بر ایشان عزیز و جمیع دوستان مبارک ...

ساخته در سایه پدر بزرگوار خوشوقت داراد آنکه در باب تاریخ تولد و فور خواهش ... بود

بود ... میدانند که مخلص ... آنچه ... انکار ازین کار است بهر حال ... بود

19

انشا نموده از رساله اشته داخل بیاض ساخته قطعه دوم ماه ذیقعده لبابی حنیفه

تولد شده ای خوشا یاد رسالش که خوشا طبع گویا فت از روی یاد دانش که دوم ماه ذیقعده ۹۸۵

اتمام رسالش که زیاده نصد بعد رفت رقعهٔ اخری بخدمت حقایق آگاه شیخ مبارک

چون پوره ای صورت تحریر یافت بیت یک چه انصیست زین خانه که از پرتو آن هر کجا

می نگرم انجمنی ساخته اند سخن در کمال رغبت عاشق با وجود نقصان حسن معشوق در

مظاهر رفته بود بر ضمیر منیف پر پوشیده نماند که عشق مشاطه ایست که عروس حسن

را بر منصه رغبت جلوه میدهد او را با حسن مقید چه کار لهذا اگر نسبت حسن مقید را ورای

مظاهر ظاهری باشد در غیبت میسر است نمی کند و الا حسن لیلی با آن لیلی که مجنون

رخصت کرا نیکرد والسلام رقعهٔ اخری بخدمت اخوان الصفا صاحب با وفا مولانا

پیر کمال صورت تحریر یافت ع اگر ز وصل تو دورم خلاصه جان آنجاست سبحان الله

هرچند مصور خامه انگاره نمود که صورت نیازی بروج بیان اخلاص آن محب حقیقی تصور کند

لیکن بهیچ وجه موافق مقتضای غواص طبیعت هرچند که جستجو کرد و جیب فکر و دامن خیال را

در اظهار اختصاص آن دوست حقیقی مالامال نماید جز تهی دامنی دست نداد و لاجرم ازین مقوله

مسامحه نموده نهال التقصیر را از جویبار نیز الیت آب میدهد علیت عذر تقصیرات با چندانکه

شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو مرقوم بود که ساخت ضمیر این فقیر همیشه از گرد تشویر خالی

نیست سبب چه باشد دانش آگاه با ظاهر غیر خاطر شریف حرفی از خواهش حاصل نموده

نیک مطالعه نماید اگر از کتاب بنوی ست یک نصیحت محو سازند والا منتظر می باید بود

بالملاح شفقت سفینهٔ آرزو به ساحل مراد رسانید حق علیم بذات الصدور که مرادات حاصل و
سعادت متواصل باد رقعهٔ اخری بخدمت اقبال پناه جلال الدین حسین نبشته شد پدری
صورت تحریر یافت والله یحب المحسنین عزیز من سعادتمندی کرده بوستان اقبال او
گل مراد شگفته از خار شورستان ادبار دامن دولت او را چه نقصان نهایتش مهرهٔ بخت
در کف آرزو نمی ماند خوشا نیکبختی که جهت تلافی و رغبت اعانت خانواده بوجه امکان بره
توجه خود لازم و واجب داند مثنوی بنی آدم اعضای یکدیگراند که در آفرینش زیک
جوهراند چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار الله تعالی کافهٔ مسلمانان را
توفیق فوق گرداناد رقعهٔ اخری بخدمت طالبه صاحبه گلشن نام صورت تحریر یافت
آن سرمایهٔ گلشن عفت و نوبادهٔ گلبن عصمت از آب جویبار صلاح تر و تازه و سیراب [illegible]
محبت نامه رسید صورت آن صحیفهٔ شریفه بر لوح قبول پسندیده افتاد مقتضی ما معنی بعد ازین
نوعی سلوک کند که رخسارهٔ حال آن نخبهٔ آل از خال ملامت رضا می دستان خالی باشد
و با سید آنکه شجرهٔ صبر تقصیر را ثمرهٔ عفو خواهد بود مغرور نشوند که این در همه وقت میسر نیست
والسلام رقعهٔ اخری بخدمت فضائل پناه میرزا محمد مؤمن در وعظ و نصیحت
تحریر یافت آنکه صورت عزم سفر در آیینهٔ خاطر شریف پرتو انداخته از کمال نادانی است
زنهار تا کسوت صبا بجلباب شباب متحلی نشود قدم از خانه برآوردن و مجلس آرایی برنا و پیر نمودن
از شیوهٔ ناموس دور است جان من گوهر آسا در کان صبر گنجیده سرخ روی باید بود تا وقت کار در نظر
جوهریان مصر جمعیت قیمت بی اعتباری دست ندهد باقی مختار اند والسلام رقعهٔ اخری

بخدمت قدوة المحققین استاد شیخ جمال الدین اشهر باولیا در صورت تحریر یافت بعد از
ادای نیاز بلسان اختصار و ایجاز معروض میدارد که درین مدت هرچند خواست که سوانح
احوال را بخامهٔ اخلاص نگارش دهد بیگانگی اجازت نداد که شیوهٔ اهل اتحاد نیست چون آن
قبلهٔ آمال از تاریکی وقت باریکی مقصود صورت عبادت را در آئینهٔ عادت تصور فرموده اند
و ترک عادت را عین عداوت دانسته هر آئینه دست عجز بجیب ابد [illegible] استوار
ساخته تا وهم از سلوک ماضی ست ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا
لنکونن من الخاسرین رقعهٔ اخری بخدمت استاد مولانا جمال الله در صورت تحریر یافته
بیان شوق نتوانسته ام که تا چه حد ست بجز این قدر که دلم سخت آرزومند ست چون این
شوق آرزومندی بشرف پابوس حضرت خداوندی زیاده از انست که زبان حال
۲۱
ترجمان مقال شود از ان رحیق تقریر آرد لاجرم طی این بساط نموده بر بالای بساط معروض میدارد
که در پیوند اخیر خدمت رسید گوش وفا و وفاق را بمیل نفاق آنچنان خراشیده که اندمال آن بغیر
مرهم التفات سامی ممکن و میسر نیست فی الواقع شخصی که دامن خیال او از گرد ملال
آلوده نباشد بغبار آلوده ساختن و توسن اعتراض بر عرصهٔ تسلیم او تاختن بیرون از روش
کریمان نیست لاسیما در بارهٔ معتقدی که چون عرض بجا اساس اخلاص آن بزرگوار تا همه
بهر حال صورت حقیقت این شکسته احوال در آئینهٔ امتحان آن عدیم المثال معلوم شده باشد
ان شاء الله تعالی والباقی عند التلاقی رقعهٔ اخری بخدمت استاد مولانا
[illegible] در صورت تحریر یافت [illegible]

یارب مباد کس را مخدوم بی عنایت و قبله گاها خدا آگاها عالم السر والخفیات نیک
آگاه است که فقیر حقیر همیشه جواهر ذکر آن ظهیر سر کرامت اور سلک تعظیم و توقیر صورت
شغل سید علی فاما معاندان بیباک و حاسدان ناپاک که مضمون اخلاص و وفاق در
عبارت ریا و نفاق ظاهر ساخته اند این مخلص را در آن مدخلی نیست فی الحقیقت
با ختیار سرمایه سعادت این معتقد را به نسبت خادمان شریف نیاز و احتیاجی ا
و زبان حاسدان که در اختیار این کس نیست اما چه علاج انشاء الله تعالی رفته رفته
در آئینه تحقیق صورت حال فدویان خاص و مریدان با اخلاص معلوم خواهد شد چه
عجب که از غمازی‌های و حاسدهای سابق معلوم شده باشد بهر حال انصاف
سیرتیک بد است الله تعالی جمیع کبرای با کرامت انصاف موفق گرداناد والسلام
رقعه اخری بخدمت ارشاد پناه حق آگاه محمد فضل الله صورت تحریر یافت شعر توجه است
ببین که همت میزند جوش که گیر و قطره دریا را در آغوش هیهات هیهات قطره‌ای بی سر
و پا را چه یارا که مدارا کند و ذره ناچیز را چه تمیز که با آفتاب عالمتاب لاف محبت زند یا
بیت تا در هوای او نکند عرض حال خویش + از فیض عام او نبرد روشنی آفتاب
بوسیله نیاز نامه بر حاشیه خاطر دریا مقاطر عبور میدهد و التماس میدارد که این کمینه بی بضاعت را
در سفینه قبول جا داده بساحل مراد رساند والسلام رقعه اخری بخدمت شیخ عیسی
صورت تحریر یافت حقیقت شناسا روشن مزاجا صبح نفسا خورشید نظیر اوی است که خامه غماز
که صورت این راز را به صحیفه نیاز تصور کند غافل از مضایقه آنکه مبادا سر این حقه سر بکشاید و گوهر

۲۳

مشتمل بر پست طلب نماید چه خواهش است القصه اقدام برین امر اقدم نموده آمد امید که آن ضمیر آگهی مثال

صورت این حال را دریافت خورشید اهل نیازمندان از صبح عشرت بر تافت

ساقی آرزو که پناه اهل سعادت گردیده بیچاره و نوازد و چاره سعادت کرده‌اند امید از

مشفقان اهل جهان شکر آنکه ایشان سرفرازیت کرده‌اند الله تعالی چهره دوستان را حسن توفیق

عزت گرداناد و السلام رقعه اخری بخدمت بدرالدین بانگپوری صورت تحریر یافت

شعر [illegible] کسی که یاد میکند انتظار رش ناکرده [illegible] آنکه نقش بر لوح دیده

ظاهر شده [illegible] آن [illegible] باشد بهر حال [illegible] این خلاف اگر اضطراری نیست ملازمان را

دخلی نیست و اگر اختیاری است بعد ازین چنان کوشند که هیچ ممکن نشود بیان سبب هجران واقع

والا باعث نقصان اعتبار آن عالی مقدار خواهد شد الحق و السلام رقعه اخری

بخدمت مربی الفقرا [illegible] عنایت خان صورت تحریر یافت مربی الفقرا گلشن مزاج شنیده

بسنگ بی اتفاقی شکستن بسیار آسان تر است اما پیوند آن بغایت مشکل

شعر اینکه زنجیر از کسی بر بستن کردن مشکل است [illegible] شیشه شکسته را پیوند کردن

شکست آدمی را باید که پیوسته گل اعتدال طبیعت او از باد سموم خیال جنون مصون باشد

و چهره عقیدت او از نقش [illegible] نگار ملالت [illegible] تا عاقبت کار چهره خجالت از پرده [illegible]

او ظاهر شود و السلام علی من اتبع الهدی رقعه اخری بخدمت حقائق آگاه [illegible]

لاهوری صورت تحریر یافت صرفت العمر فی لهو و لعب فآه ثم آه ثم آه

احب الصالحین و لست منهم لعل الله یرزقنی صلاحا [illegible]

فساد بر بد نهاده در حقه حکمت در شاهوار نشود قابل عنایت حقیقی و مجازی نگردد و دنیا
زندان آزمایش است نه قصر آسایش بهر حال تا آدمی را تکمیل سلوک بجواهر مسالک
نشود بشرف سعادت و فوز و فلاح مشرف نگردد والسلام **رقعهٔ اخری** از زبان شیخ حسین
عاشق بمطلوب او صورت تحریر یافت **رباعی** دل جای تو شد و گرنه پر خون کنمش
در دیده توئی و گرنه جیحون کنمش ۔ امید وصال تست جان را ورنه ۔ از تن بهزار
حیله بیرون کنمش ۔ عالم الغیب دانای حقیقت حال است که نهال دوستی آن
یار وفادار بر لب جویبار تمنا راسخ شده قرار خاطر بالکلیه رو بفرار نهاده تا طفل دل
در دبستان عشق آن نگار آیت بی اختیاری در لوح حال خوانده زمام اختیار از
دست داده مصرع ای کاش دیده ام رخ تو نادیده بیستی ۔ بهر حال درچنین وقت آن
یوسف مصر ناز را تفقد درویش دلریش از ضروریاتست والسلام **رقعهٔ اخری** بخدمت
مرزا جلال الدین صورت تحریر یافت هدایت پاک خداوندی که خیمه حیات انسانرا
بحبال عناصر محکم گردانید که تا ستون خیمه عزم سفر آنحضرت محبوب سخن چون ستون کوه
ثبات گرفته دوستان حقیقی را دست مقدمه فراق آنچنان گریبان صبر پاره گردانید که آرامم
ساخت که مرغ آرامم در قفس خواب میسر نیست امیدوارست که عنقریب انشاء الله تعالی نقش اراده
از لوح تقدیر ظاهر کند که انگاره این عزم فسخ گردد و صورت این اراده منسخ یفعل الله ما
یشاء و یحکم ما یرید **رقعهٔ اخری** بخدمت حقائق آگاه شیخ بایزید صورت
تحریر یافت سعادت و فرمند احیات بخشا چون حکیم علی الاطلاق ذات آنحضرت را جهان کمال

که مسامح تقدیر از مساحت ساحت آن عاجز و قاصر است هر آئینه محجوب سالک را از تجویز ملامت وحسن اخلاق معطل دارند و احیاناً اگر سمع مزاج گرامی را گرانی عیب جوئی و نقصان طلبی پیش آید بمقراض صلاح در اصلاح آرند و این ابرام موجب بشارت خدام شیخ الاسلام نموده آمد باقی مختار اند والسلام رقعهٔ اخری بخدمت شیخ محمد مستوفی در حلبی که محبوس بود والتماس دعا کرده صورت تحریر یافت عزیز من خداوندی که طفلان چمن را سرمایهٔ نشو و نما داد چه عجب اگر رخساره یاس مستمندی ابنای زمان را زیب و زینت بخشد چکس را بر اسرار صحیفهٔ حکمت او خبری نیست بهر حال در آنچه خیریت ملازمان باشد تیسیر باد و نهایش در همه وقت صورت خواهش در آئینه آرزو مشاهده نمیتوان نمود عسی ان تکرهوا شیئاً وهو خیر لکم وعسی ان تحبوا شیئاً وهو شر لکم والله یعلم وانتم لا تعلمون رقعهٔ اخری بخدمت میرزا سلطان محمود در سفارش نامه او که صورت اخلاص او در آئینهٔ اعتقاد مرزا نمود بر عکس همین صورت تحریر یافت حال محبت نامه چون صورت صدق او از کسوت کذب عاریست اهرا و بروز خود را بخدمت سامی رسانیده فاما بسبب هجوم و ازدحام عوام پرتو نور چشم جهان بین آن سعادت فرجام محیط حال آن مستهام نشده و اهر و خطاب غلیت آن معاتب و مخاطب گردانیده خورشید عذر او را بکسوف کذب مکدر ساخته اند بنا بر علیه مشار الیه شاهباز فکرت را در فضای تامل پرواز داده جهت شفاعت مخلص ملازمان او چنگ طلب آورده اگر حاشیهٔ ضمیر منیر از گرد تشویر بی تقصیر ببوسیلهٔ شفاعت این فقیر صفائی دهند دور از التفات نخواهد بود والسلام والاکرام رقعهٔ اخری

۲۵

واز ید شما چیزی را در آن بر دست بر اسما
شما و صفدا امید اید...

سید شریف صورت تحریر یافت المکتوب نصف الملاقات عزیز من هر که بصبر با سیاه رشوی در
جوالانکه مراد و ظفر بیابی زنهار زنهار که زمام اختیار را بدست عجلت نابکار نسپاری مبادا که
پای طلب را بخار ندامت آزرده سازی و چهرهٔ امید را بناخن خجالت افگار سازی العجلة
مظنة الخطا شاهد این معنی است والسلام رقعهٔ اخری بخدمت میرزا اسلام ترکمان
صورت تحریر یافت مصرع باگریبان کار با دشوار نیست اعضا و یکبار دردمندی را
بمال و منال امداد نمودن بارهٔ دیگر بملال و ملال آزرده خاطر ساختن سفت کیان نیست
مصلحت این است که چهرهٔ امید عامل بیعقل را بزیور مهربانی زینت بخشند که از راه دور
محنت را صبور نموده بخدمت سامی رسیده مورد نشود که آیت یاس بر لوح امید خواند
باقی مختار اند والسلام رقعهٔ اخری بخدمت صدارت پناه محمد تقی صورت تحریر یافت
الحمد لله که بمال عمر و جاه آن صدارت پناه در دبستان قرب حضرت ظل الله ترقی یافت
مصرع قد رجع الحق الی اهله آنکه از ترک انا ازین پیشتر اشعار نموده بود مدعا که
این خبر بهجت اثر اصلاح چه مقصود خاطر فاتر این مخلص با حال تمام افتد و الا بر آینه تصدیع
تهنیت پیشتر لقلق بحضور فرمایند والسلام رقعهٔ اخری در زجر و توبیخ ظالمی که بنده پای
خدا را آزار رسانیده بود صورت تحریر یافت لعنة الله علی الظالمین ظالم اگرچه بقیاس خود
ظلم را نتیجه نیک دانسته اما عاقبت کار قضیه مراد او را نتیجه بعکس خواهد بود شعر و هم آزار
نفس کار نیست خرد هر که از طاق دلی افتاد مرد غرض ازین مقدمات خیرخواهی ظالم
نفرت شعر مظلوم است ع بهر فرزند آدم هرچه آید بگذرد والسلام رقعهٔ اخری بخدمت

کر نمود نماید خود فروش بود و صورت تحریر یافت پدر بزرگوار ارشته مرغ حوصله ما زیاده از حد
فرو هشتن و در آسمان بلند پروازی پرواز کردن و از پر آن خود بینی از زین ساختن و خود را
به نسبت دیگران عزیز پنداشتن شیوهٔ بزرگان نیست وَمَا مِنَّا اِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ
این همه گفت و شنود چه فائده وفا با طبیعت نوعی بود در طبیعت که سرشت شد نرود و جز
به وقت مرگ از دست نرود چون تصنع در مادهٔ نصیحت نفاق است ابرام نمود باقی تمام
والسلام رقعهٔ اخری بخدمت تقیا نام که وضع او خالی از خیانت و انکار نبود و صورت
تحریر یافت شعرای رسم تو از من قاعده بیداد و فریاد از این رسم و از این قاعده فریاد
عزیز من تا مرغ عناد در آشیانهٔ خاطر تخم بیضهٔ فساد نهد خروج فروغ نفاق ممکن نیست و
تا نقش عقیدت بر لوح دل ثبت نشود صورت مضمون وفا از آئینهٔ خاطر صفا منعکس نشود
پیچ میان زنهار از مشاطهٔ زبان عروس نفاق را از آب رنگ شکایت گلگونه بخشی و
... خاشاک مخالفت وفا مالامال ساخته بی رونق فسانه هر حال
چون کلمات مرارت قاروره سمع این چاره به رنگ شکایت آن یار وفادار جفا کار از
نیافته این همه تصدیع بسیار والسلام رقعهٔ اخری بخدمت شیخ داود طالب نیاز صورت تحریر یافت
قطعه کلید کام تو در آستین خویشتن است ولی چه سود که با خویش بر نمی آئی همه مراد جهان را
بسایهٔ تو بود چو آفتاب اگر خو کنی به تنهائی السَّلَامَةُ فِي الْوَحْدَةِ وَالْآفَةُ فِي الصُّحْبَةِ عزیز من
سیمرغ آسا در قاف قناعت منزوی باش تا آسایش یابی و در صدر مجلس آزادی با این لباس
گرایه نیک اگر چه قفائی وفا ما چه فائده که افراسیاب نصیحت به نظر اعتبار آن یار وفادار افراسیاب

کمتر است ع نیاید ز ناجز نظر کردنی والسلام رقعهٔ اخری بخدمت شیخ یحیی طالب علم در تعزیت

عزیزی صورت تحریر یافت سبحان الله این چه باد صرصر اجل بود که شیرازهٔ کتاب عمر انسان را

پراگنده ساخت واقعهٔ یوم یفرّ المرء من اخیه وامّه وابیه درین باب مشاهده افتاد طایفهٔ را

شوق وصال دامنگیر و قومی را چهره از غبار ملال چون قیر وجوهٌ یومئذٍ مسفرةٌ ضاحکةٌ

مستبشرةٌ ووجوهٌ یومئذٍ علیها غبرةٌ ترهقها قترةٌ اولئک هم الکفرة الفجرة رقعهٔ اخری بخدمت

اخوان الصفا فضیلت پناه مولانا پیر کمال صورت تحریر یافت آنکه خضر خامهٔ مشکین شمامه

ساخت نامه سا سبز و خرم شده بود نظارهٔ آن صحرای طبیعت دوستان را رونق گلستان بخشید

و عروس معنی که در سحاب عبارت محجوب و مستور بود مشاطهٔ طبع بر منصهٔ بیان جلوه داد احیاناً

اگر بریدی بجونپور رود صدف گوش این مخلص را از درّ مکنون این خبر مشحون خواهند ساخت

تا آئینهٔ خاطر دوستان را از صورت احوال خود اطلاعی دهد زیاده چه مراهم نماید والسلام

رقعهٔ اخری بخدمت شیخ محمود صورت تحریر یافت شعر از زبان دیگران پیغام زهرآلود

چلیست ؛ مدعا معلوم شد این حرف دو دانه و چلیست ؛ هرگاه که [illegible]رت سماد آئینهٔ

خاطر مخلص ملازمان از زبان حال معلوم شد چه احتیاج لسان مقال است لیسما زبان

نامحرمان اسرار که خالی از خفت و احتقار نیست الله تعالی جمیع دوستان را هر یک آگاهی و رهبری

گرداناد والسلام رقعهٔ اخری بخدمت سیادت پناه سید محب الله تارک الدنیا و بادهٔ استغنا مست

صورت تحریر یافت عزیزی چون تا یوسف روح از چاه کنعان بدن بمصر بقا نرسید دامن

و گریبان انسان را از چنگ حسد اخوان زمان خلاصی نیست بالتخصیص فقیر را که اللّهم اجعلنی

۲۹

تحصیل مذاق تحصیلی معما پیدا گشت سرمایهٔ ... گرفتار آن است احتیاج بسیار کرد بصعوبت
تحصیل این آثار چه جوهری بلطفی شناخته خانه سلک را تیره و سیاه ساز حصر تحمل نمان کن تحمل
والسلام علی من اتبع الهدی رقعهٔ اخری بخدمت شیخ یوسف سبزواری صورت تحریر یافت
که اشعاری از شرح معما باسم بهار رفته بود چه بالا اشارت غواص طبیعت از دریای تعمیه
بساحل بروز آورده بتحمیل که قبول مجلس عالی گردد شعر برگ و شاخ است اینکه شهشاد
می نهم بدام ... یا بود واغ و الف بالای هم آنها تمام مخفی نماند که ماده اسم لفظ یاست و لفظ یا
مرکب از یای مسمی و الف مسمی است و نون یای مسمی که بر بالای اغ شود یعنی دو نقطه یای
بیک نقطه یا یای مسمی حاصل آید و الف مسمی تبدیل یابد بهای مسمی که بالا وضع شد لفظ
بهم است با تمام شود بها بوقوع آید والسلام رقعهٔ اخری بخدمت شاگرد رسال لطیفی
که بیان ما متضمن بعضی اشکال رمل نوشته بود صورت تحریر یافت شعر بتسکین قلم و رفتار
وصلت ای پری بهر زمان کمال چشم بنقطه پری میکنند و شرح آرزوی وصال زبان بیان
لال است سکوت ازین مقدمه مناسب حال نگر از شکایت ابنای روزگار مندرج بود و مطلوب
من در طریق بیقراری تا ترکیب بروزت غمخواری جمع نشود صورت جماعت بر صفحهٔ بیاض
جمعیت پیدا نباید زنهار زنهار عقلهٔ نفاق از جریدهٔ سلوک طمع نکنی تا قبض الداخل و
قبض الخارج دوستان نگردد والسلام رقعهٔ اخری بعزیزی که بعد از تأهل صداع بهم رسانید
صورت تحریر یافت ظاهرا درین ایام بصحبت آن بیطور عزیز را فرعون صداع نوعی مستولی شده
که موسی علاج را بسحر و تزویر نسبت میکنند و در بیابان بیماری از علاج رفته بود حکمت

آنست که در جلاجل نگردد قطعه ایکه بنیم تنگنای جهان که بتشویش باندم صداع
کر شفا یابیت جماع مکن که مضر است صداع جلاجل باقی ما قل و دل والسلام رقعهٔ اخری
بخدمت عبد الصمد درویش صورت تحریر یافت آنکه چکامتی از مقالات ایمان رفته بود
عزیز من در زجاجهٔ قلب تا سراج یقین مشتعل نشود مشکات قالب از نور ایمان بهره ندارد
در حجرهٔ خلوت طالب مولی الذکر مناجات شاید چون آن که الناس نورانی جوهرهم
و باطل است فکلوا ابا الوحش فی قلبه ... والله اعلم بحقایق
وهو علیم بذات الصدور والسلام رقعهٔ اخری بخدمت حمید الزمان ابن ثانی صورت
تحریر یافت شعر صنمی و دل با فته را ... که ... حقا که از شطر اسوا
کشت صورت صنم یاد آن محب حقیقی کاری اند و خلیل جان را فراق در آتشکده
محنت و بلا انداخته ورای آتش شوق خیال وصال آن دوست ...
اگرچه از یاد آمده وصال آن فرخنده فال عیسی دم بهره ندارد اما از فایده لذت هجران هم
بی بهره نیست شعر وصل گر دست نمی‌دهد از من باش ... هجران
رسالهٔ ادراک شرف ملازمت سراپا کتابت ارائه ... اخلاص ...
مبادا که از خار و خس تغافل مسدود گشته باعث ... وصال اخلاص ... والسلام
رقعهٔ اخری بخدمت عمدهٔ اخوان الصفا فضیلت پناه ملا ... صورت تحریر یافت
آنکه یوسف با صبا بوی پیراهن نامه دیدهٔ یعقوب اشتیاق را نوری نبخشید و از مصر
تغافل مبادا که بخلاف گذشته دیدهٔ انتظار را از کحل الجواهر خاکپای بیک توجه منور

سازند و سیل محبت موفور خواهد شد و اگر عنان عزیمت را بشاهراه معاودت معطوف سازند

نوید تجلی انوار شعر صدیت شوق آمیز است که سوختم لن ترانی سخن پاک ست دیگر چه

عبارت آرا گشت سایه عاطفت بر مفارق جهانیان ممدود باد رقعه اخری بخدمت بابا هیم

درویش صورت تحریر یافت شعر دل با غنچه بشکفد در بوستان دوستی دو یک نسیمی گر وزد از صبح

مصر دوستان آن نسیمی از صبح التفات ملازمان بوستان دوستان وزیده بود

و نورستگان چمن دوستی را نضارت بخشید بعد که تا دریافت زلال وصال شان بهار آورد

بسیلاب توجه سیراب دارند و غنچه روضه تغافل را که ثمره آن نسیان محبت است از

روضه دل برآرند باقی مختار اند و السلام رقعه اخری بخدمت مولانا میر کمال صورت

تحریر یافت رباعی پیکی که خبر شهر ما خواهد برد وز ما خبری باشنا خواهد برد و دیدی

کز نصیب از کجا تا بکجا آورده و تشنه تا کجا خواهد برد و چون کلید زلال فضل خواست

گشوده و بتقدیر بر نصیب آبشخور ده و کمی در رقعه هم انداخته با نصیب کشیده

بوده ... آن بار حمت الله تعالی نتیجه این سفر صحت اثر سعادات کونین روزی

گرداناد بحرمة الله عنده انا السلام رقعه اخری بخدمت بابا یینا فی صورت تحریر یافت

الله تعالی موسی صفتان تیه هجر ما را که در دامن طورستان شوق ایشان سرگردان

آمد فی سیر و بیداز جواب لن ترانی نگاه دارد و سیلاب فرعون فراق را چه شرح دهد که از دیده

دوستان رود نیل روان کرده مصر صبر را ویران ساخته اگر عنقریب بابان تقدیر قصر

وصال اگر از سیلاب فراق خراب شده مرمت نیابد قبیح باد الا قصر وجود ما یوسفان عالم دیدار را

خراب خواهد ساخت قطعه گر بجا هم زنده بود روزی هم چو پیرهن کز فراق پاک شده ور بهم عهد ما
بپیچید ای بسا آرزو که خاک شده بود زیاده ابرام نرفت والسلام رقعهٔ اخری بخدمت
پدر بزرگوار از جانب عزیزی صورت تحریر یافت بعد از طی تکلف رسمی معروض میدارد
که چون کلید تقدیر قفل آبخور جونپور را از پای اقامت بشکست و سیاح قضا به عصای
سیاحت سنگی ساخته بشهر وطن رسانیده هر آئینه رواق دیده در رسیده را از شمع جمال
دوستان منور گردانید و تربیت و حرمت آن دوستان قلعهٔ عزم اقامت اینجا را بنیان
مستحکم ساخت که چون بنیاد کوه راسخ شده قلع آن ممکن و متصور نبود فاما چون تصحیف پیشتر نوشته
است قفل قضا از صدور تقدیر آیه و تکون الجبال کالعهن المنفوش بر جبین سوئیت و استحکام
آن خواند و عنان آبخور رو در قبضهٔ حال انداخته و در فیروزآباد رسانید طبیعت رشته در گردم
افکنده دوست و میبرد هر جا که خاطر خواه اوست و اکنون بهر حال رو بپای علوم
بینا بیشاید که دری از صدف فضیلت بدست آورده زینت عروس خود و بیدانکه صدور
عقد مصاحبت و رابطه اوفوا بالعقود منظور نشده این مشتاق را دوران
تقدیر است گر ساعت او انگاره اراده صورت نقش نگار یابد والسلام رقعهٔ اخری
بخدمت یاری در تهنیت عروسی و اطلاع بعلت طفولیت مطلوب صورت تحریر یافت
الله تعالی آن قران السعدین را مبارک و میمون کناد و ظاهراً بعضی باقصان چین روز رو
طفولیت مطلوب طالب شوق مهر اندر نهاران آفتاب تا شام صباح شباب شاید
نظاره آرزو حجابات آن ماهتاب نخواهند بود و انگشت طمع بسوی آن ماه نخواهند

چون قفل حجره مکاتب اینجانب را از کلید توجه آنجناب فتح باب است هر آئینه ابواب
بی تکلفی مفتوح میدارد العفو عنا کرام الناس ما اولی رقعهٔ اخری بخدمت مولانا جمال
برهانپوری صورت تحریر یافت ان الله جمیل یحب الجمال مدتی است که طوطی طبع جمال شیفته
میخواهد که از آئینهٔ خاطر شریف که مظهر گنجینهٔ علم لدنی است کنز الفقه استفاده نماید فاما
از دست سنگ آفت که با کمال مخافت است تحمل نیست از کلید اراده قفل این آرزو
شکسته البال چون از توجه آن شاهد بیشه تحمل و قال ایمن نیست جبین خیال خراشیده هر آئینه عازم جان ترا
بتقبیل آستانه مانیست امید که کنز الفقه مرا در ساعت بخشش توجه عالی بدست آید و السلام مجدداً
رقعهٔ اخری بخدمت جلال الدین حسین چهار سواره عاشق بیچاره صورت تحریر یافت
آفتاب مراد از مطلع صبح فتوح طالع باد و مال محبت نامه مسمی فراق عشق مجاز است می
که با سفینهٔ امید هیچ نگاری که با آنجناب کشی عیاری ارادت خط ولایه طلب باختهٔ الحی مسکینه فاما
از بار متاع فراق آن همین سیاق که بسبب الشعر قمین مخود قرار داده از کشتی شکسته انگاریست اگر با
شعر دار شمائل التفات آن کان مروت و جان فتوت ابوزید عصر باشند که باز بنیاد آن یار آشنا
سلمکم الله ابقاکم رقعهٔ اخری بخدمت میرزا ابوالقاسم قاضی زاده صورت تحریر یافت
صباح بالخیر والعافیه باد آن صورت خیال سفر که در دریای خاطر فاتر از قطرات عزم
چون نقش آب میشود حالیا از عزم جزم چون نقش حجر شد اگر ضرورت هیچ رفاقت آن صاحب
حقیقی با سمان وفاق وا گراست و کواکب عزم موافقت آن دوست تحقیقی هیچ نفاق
سائر هر آئینه پای اراده بر سمند سفر نهاده عنان اختیار را بشاهراه مقصد سپارنده الا

صورت مدعا را در آئینهٔ اظهار جلوه دهد مقابل طوطی طبع مخلص خود سازند که از پی مضمون آن

خواهد آنچنان ذکر نماید والسلام رقعهٔ اخری بخدمت قدوة المحققین شیخ الاجل استاد نا

و مولانا میرزا جلال الدین صورت تحریر یافت نور هدایت الهی از جبین ولایت حضرت

قبله گاهی طالع باد چون مصباح قبولیت اینجانب از مشکوة هدایت آنجناب والا اقتباس

است بپیوسته روغن امداد را از فتیلهٔ استمداد او دریغ ندارند تا از اسیای(?) در شب یلدای

غفلت از باد مشعل کشان بی دینی آن یطفئوا نور الله بافواههم حافظ و ناصر خواهد بود

بیت چو کردی چراغ مرا نور دار ز من باد مشعل کشان دور دار زیاده چه ابرام نماید

بسط الله ظلالکم الی آخر والسلام رقعهٔ اخری بخدمت وحید الزمان بایزید ثانی صورت

تحریر یافت نور خورشید دولت وصال از صبح طلعت همایون طالع باد موسی روح که شمع تمنای

او از آتش میقات افروخته اند بر عصای انتظار متکی شده ارنی گویان بطور درگاه لا ابالی(?) سیت(?)

بلکه سراپا دیده گشته منتظر یک تجلی دوست است امید که همیشه بگریبان وصال خوگر شده

چون آستین از تاب و پیچ هجر مستخلص است بیت ای خوش آن دم که رسد دست امید

بگریبان وصال تو مرا والسلام علیکم اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا رقعهٔ اخری بخدمت میرزا

شادکام در تهنیت عروسی صورت تحریر یافت شاهد مراد در کنار آرزو باد الحمد که چمن انتظار

آن نوباوهٔ ازهار قدوم دلدار نضارت یافت و خورشید عشرت از صبح امل بر عالم آرزو

تافت چنانکه این نوید بوستان جود و دوستان آن گل گل ساحت و بلبل آسا مرغ روح را در

ترنم آورد و تصور شمامات(?) این بشارت نورستگان طرب را در گلزار خیال نسیم امید پرورد

الله تعالی این حجلهٔ بیت العروس و حریم ننگ و ناموس را از مکر و فسوس ابنای چرخ فلک
سالوس نگاهدارد و مشاهدهٔ این کتاب قران السعدین بر جمیع دوستان مبارک و میمون
گرداناد در رقعهٔ اخری بخدمت عالیجاه مربی الفقرا عنایت خان که حقیقت کشاکش از
نزاع علی اکبر شاهی در بلدهٔ کشمیر دست داده بود صورت تحریر یافت چون قلوب ابنای
تلف المال خلف الهم تسلی خاطر میباید داد و غایة الامر فرهاد روح که همیشه در
خلوت خانهٔ دل با شیرین عیش جفت بود حالیا از زلزال فلک چون خبر طاق شنود
جز آنکه جبین امل به تیشهٔ یأس بشکند وظیفهٔ تعشق نیست فاما آدمی را باید که در حجرهٔ
دل را از در آمدن عروس آرزو که فی الحقیقت نامحرم است تیشه وار در بر آمدن
بکشد الله تعالی جمیع مقیدان عالم صوری را مطلق دارا در رقعهٔ اخری بخدمت
عمدة اخوان الصفا مولانا پیر کمال صورت تحریر یافت شعر منکه از یک دو سه چیزی آن
اینچنین رفته ز دست بود ای جان من اگر سالی و ماهی بگذرد و بود این داشته یک جهتی
که تازگی و ملاحت صحبت از بوی گل عشق او ست تا مرغ روح از آشیان حضور طیران
ننموده چون مرغ تصویر در بساط عجم بی سپر فراق نشسته قفس قالب از بال و بال از
مرغان شوق و اشتیاق ملتمس آنکه این مشتاق بهشت دیدار را از دوزخ انتظار
خلاص خواهند بود شعر انتظار مرده که آتش و آب نمیکند آنچه انتظار کند [illegible]
محمود و یا در رقعهٔ اخری از جانب میرزا [illegible] بعزیزی صورت تحریر یافت [illegible]
[illegible]

رسانید و آنچه زحمت یاس بود که نا دیده بلکه نا شنیده ترانهٔ لن ترانی بگوش بیان رسید

ع نزدیک لب آرند و چشیدن نگذارند بلی چون عنقای ملاقات در قاف قسمت منزوی

است بی نصیبی که وارهم شکار آن در بادیهٔ آرزو نهد غیر از مرغ باد چه حاصل آید و بیهوده

که باد پیمائی بر صورت جام تهی کند چه باده پیمائی چه صورت نماید الحمد لله که عروس صحبت

در کنار آن محل مروت کام بخش است رجا که تا دریافت گوهر حضور ربائیه سر و تیشهٔ قلم را

از کاوش کوهستان پا و آوری دریغ ندارد بهر حال شکر و غنیمت است که لوح قلم را از

نقش استفاده و بوسیه جاوی بهم رسانیده و فرغ طبیعت طالب قاف حجرهٔ مخلوقی شده و

نیم از سایه استاد مشفق اللهم زد و کا ننقض العاقبة بالعافیة قصه اخری بجد دست

مولانا جمال الدین برهانپوری در تهنیت ولادت فرزند در عین شیخوخت صورت

تحریر یافت الحمد لله والمنة که در سلخ رمضان عم عزه ولادت اخیلین بهلال شوال

اهل شعب انتظار دوستان را لیلة القدر ساخته نوید صبح عید داده امیدوار است که

الله تعالی این هلال افق وجاهت را بتدریج بدر آسمان این خاندان گرداناد و از

مقابله آفتاب حادثه و تعرض خسوف عارضه نگاه دارد آمین ثم آمین

که حسد شعار خود ساخته صورت تحریر یافت حسدنامه که با برودت و افسردگی تمام

صادر شده بود دلهای دوستان را حرارت بخشید عزیز مقبولی که مشاطهٔ تقدیر

عروس سخت او را به منصهٔ قبولیت جلوه داده در کنارش نهاد بخشد و بعض

آنچه رد و چنین قبول نماش سے توان خواند این کارخانهٔ تقدیر است

نه دیوان خانهٔ حسد و تنزو بیعت یکی را بسر بنهد تاج بجنت و یکی را بخاک اندر آرد

ز سخنت و چشم آرزو که متاع گرامایه قناعت پر نشد از بضاعت عرجات حسد کی سیر شود

خوشا کسیکه قدر نعمت فضیلت قناعت الستهٔ قدر نعمت و دولت بر دیگران حرص

نهاده کشتکار توکل را از جویبار صبر آب داد القانع لکفیه الاشارة رقعهٔ اخری

بخدمت شیخ معین الدین که شیوهٔ فقر اضطراب بهم رسانیده صورت تحریر یافت آنکه

از شکایت نکابت روزگار عذار کلک انتصار مندرج بود وضوح پیوست چون الدنیا

سجن المؤمن وجنة الکافر واقع است لا محال الطعام لا یسمن ولا یغنی من جوع میباید سیلی

دوست صفا با من شکر آویخته در آتش فقر و فاقه میباید سوخت تا منعم حقیقی بتشریف خلود

عقبی مشرف و ممتاز گرداند ما شاء الله کان وما لم یشاء لم یکن رقعهٔ اخری بخدمت عزیزی

که در آسمان اقارب مائل بماه روی گشته میخواست که نسبت باو کند صورت تحریر یافت

شعر شنیده ام که بگل چهره نظر داری ز شوق لاله رخی داغ بر جگر داری چنان شنیده شده

که رقبهٔ جان آن مقبول بفتراک زلف نگاری که در میدان اقارب شهسوار است صید شده

و آن عزیز میخواهد که بنسبت آن در مکنون صدف سینه را زینت بدهد لیکن آنچه در دل من خطور

در دیده ها نگو نماید و نصیحت بر ینهاب چون نقش بر آب فاما آن قمر آسمان اقارب که الاقارب

کالعقارب بگوش رسیده و نسبت قمر با عقرب نامبارک فهمیده با وجود آن تصدیع این

کار است و متحمل این بار دوستان را غیر از تعریض اشاره دیگر لازم و واجب نیست باقی مختار اند

والسلام رقعهٔ اخری بخدمت بایزید ثانی صورت تحریر یافت الله تعالی سجانی غایب

آن محب حقیقی و دوست تحقیقی را از غبار عارضه و ملال محفوظ دارد آنکه صورت یاد این
معتقد از آئینه خاطر شریف عاطل افتاده و سبب ناخن اندیشه چهره دل می خراشد که مانع
آن چه باشد بهر حال هر مانع آن تغییر باو بخلاف گذشته اگر اساس محبت که از رسوخ
حکم سد سکندر گرفته از رخنه یاجوج تغافل نگاه دارند بهتر خواهد بود و در اظهار شوق اگر
زبان شوق غیر از متاع تقصیر در دکان بیان بظهور نمی رسد بنابر مطلب حواله آن بصفحه باطنی
ساخته جرات نه نمود ظلکم ممدود باد. **رقعه اخری** از جانب عزیزی به پدر بزرگوار صورت
تحریر یافت ظل رأفت سایه شفقت بر مفارق فرزندان مستدام باد اظهار شوق ملازمت
چه سان عرض نماید که همیشه پیمانه خاطر در جبله یاد آن مخدوم گرفتار حیرت است که ماهی
مقصود در منقار آرزو لاسیما از آن بارگه گوهر مقصود از کیسه بخت دور افتاده ذره وار
روزن انتظار در یوزه درهم و دینار التفات آن آفتاب عالیمقدار می نماید رجا که تا دریافت
سعادت پابوس صورت فراموشی را بلوح خاطر روا ندارند و در رتق و فتق امور معاش
نوعی سلوک کنند که نقش مراد از کعبتین توجه فوت نشود و به لقمان موعظه گفتن از ادب نیست
درین سفر چون چاره عزم میانجی از بار رفاقت من تنگ آمده بود و قابل صحبت ندیده
بخدمت نوعی تکلیف حمل نفرمایند و درباره بیچاره عبدالرزاق توجه نمایند که آواره نشود باد
ایام رفعت ظلکم ممدود باد. **رقعه اخری** بخدمت عزیزی که از سفر معاودت نموده بود
صورت تحریر یافت الحمد لله والمنة که آفتاب قدوم مسرت لزوم از مشرق نزول جلال
طلوع نموده شام فراق دوستان را صبح وصال بخشید در اظهار شوق و عزم چه ابرام نماید

۳۴۹

که جبرئیل بنالش اگر شنیدت آوخ خامه سراسیمه نموده ور بابت بالقوه شوق را بالفعل آرد

صحیفه عالم یاد آوری را تاب گنجایش آن نیست بنابران از گذشت زیب درگذشته

اکتفا بیک بیت نموده شعر گر دورم از تو نقش تو ام در نظر بس است ٭ دل پیش تست دولت

من اینقدر بس است ٭ چون صدف گوش این غواص دریای محبت منتظر لولوی کیفیت

احوال ملازمان ست از ابر نیسان یاد آوری اگر نصیبی یابد دور از کرم نخواهد بود

والسلام رقعه اخری بخدمت عالیجاه آقا شیخ الله یار ایام تجرد و صورت

تحریر یافت الحمد لله الذی هدینا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله شخص در ترک

تعلق و اختیار تجرد رفته بود و بلی سعادتمندی که صورت لابقا در آئینه اقبال بدیده

تحقیق ملاحظه فرموده لاعلاج دست از گریبان عروس گیتی کوتاه خواهد نمود متاع

قلیل دنیا این همه قال و قیل کرا میکند که تضییع وقت است بهر حال طالب

حالتی باید بود که آن آمدنی ست نه آوردنی الم نشرح لک صدرک حرفی از

کتاب مراد و اند قلم دلیر بود جرأت بلغ آمد والسلام رقعه اخری بخدمت روشی

در زمان اخلاق صورت تحریر یافت عزیز من تصوف حسن خلق

است کسی از حسن خلق بهره ندارد و در زمره صوفیان بی نصیب است قطعه

ای شیخ گر به صحبت افتاده رسی ٭ باری بکن بچشم حقارت در و مبین ٭ بر شیر زان

شدند بزرگان دین سوار ٭ کاهسته تر ز مور گذشتند بر زمین ٭ گر در جهان دلی ز تو

خرم نمیشود ٭ باری چنان مکن که شود خاطری حزین ٭ بهر حال بیت سنگی و گیاهی که

دروغ خاصیتی هست ۵ از آدمی به که در و منفعتی نیست ۵ و الله یقول الحق و هو یهدی السبیل

اولو افزو باطلست یای وحدت یای تنکیر ونفی وخدا اسکو بیدا راست او نماینده راه راست

خاتمة الطبع

الحمد لله والمنة که نسخهٔ معتبرهٔ رقعات امان الله حسینی در بلاغت و
فصاحت کارنامهٔ منشیان روزگار و بدرس مدارس بلاد و امصار است درین
ایام فرخنده فرجام بمطبع فیض منبع نامی و گرامی جمهور
مشهور نزدیک و دور جناب منشی نول کشور صاحب
صاعده الله باعلی مراتب بماه مئی سنه ۱۸۸۵ عیسوی
مطابق ماه شعبان سنه ۱۳۰۲ هجری
بمقام کانپور حلیهٔ طبع بار ششم
پوشید مراد مشتاقان
بهر سید بمنه و
کرمه

کتبه وزیر خان